

میهن

پور داود

يك اوستا بما رسیده مابقی در استیلای اسکندر و جانشینان وی سلو کیدها و در ناخت و ناز نازمان و در یورش مغولها و تارها از میان رفته، بازیش از بیست بار میهن در آن بجای مانده است.

میهن در اوستا مِیْهَن آمده و بسا مِیْهَنیا نخستین هیئت بیشتر بکار رفته است.

بنا بقواعدی که داریم و نظایری که در بسیاری از واژه های فارسی در دست است مِیْهَن اوستائی باید در فارسی میهن شود؛ چنانکه شده و در ادبیات ما بجا مانده است.

در فرهنگهای فارسی میهن در برخی بکسر میم و در برخی دیگر بفتح آن یاد شده است این اختلاف از آنجا برخاسته که در الفبای عرب حروف باصدا بیست بجای ا یا ی نوشته اند.

میهن باید با یای مجهول تلفظ شود چنانکه در اوستائی در فارسی دیو شده و دانا دین و منخ میغ (ابر) گردیده و جز آن^۱ اما امروزه امتیاز یای مجهول از معروف در فارسی از میان رفته همه را با یای معروف تلفظ میکنیم چنانکه وار مجهول دوست و پوست و خوی و بوی و جز آن را از وار معروف باز نشناخته همه را چون وار معروف بزبان رانیم.

دیگر اینکه حرف «ه» اوستائی که در واژه مِیْهَن هم دیده میشود در فارسی گاهی بهاء تبدیل میشود چون مینهر که در فارسی مهر شده و چنهر که در فارسی چهر گردیده و گاهی به تاء و سین تغییر مییابد چنانکه تهو خوش در فارسی نخشا (گوشا) تهری که در فارسی سه شده و جز آن و دیگر هم حرفهای ا و آ که در انجام واژه های فرس هخامنشی و اوستائی دیده میشود؛ چون اوشتَر و اَسپ و دَننا که گذشت در فارسی اُشتر و اسب و دین شده ا و آ افتاده است. بنا بر این مِیْهَن آبیژان که باید در بهلوی و فارسی میهن شده است. مِیْهَن از ریشه فعل مِث در آمده که بمعنی جای گرفتن و ماندن است^۲ از همین مصدر است ماندن در بهلوی و فارسی. همچنین واژه مهمان از همین بنیاد است فعل مِث خود جدا گانه در اوستا بسیار آمده است اگر در لهجه های گوناگون ایران تحقیقی شود خواهد آشکار شد که از همین بنیاد لغاتی در لهجات بجا مانده چنانکه در لهجه بلوچ مَنک بمعنی خانه است^۳

مِیْهَن در سراسر اوستا بکار رفته چه در آن بخشی که یسنا نامیده شده و چه در بخشهایی که پشت و وندیداد نامزد گردیده اند. برخی از فقرات را که در آنها این واژه آمده ترجمه میکنیم و بجای آت میهن میآوریم تا خود خوانندگان هر معنی مناسب که خواسته باشند بآن بدهند بیش از ترجمه آن

۱ - از برای اینکه این واژه ها درست خوانده شود بحروف لایین مینگاریم

maëthana - maëthanyá

۲ - maëgha ; daëna ; daëva

۳ - maet aspa ; ushtra ; thri ; thwaxsha ; Tchithra ; mithra

۴ - نکند Grun.Iriss der iranischen Philologie

1 Bd. 2 Abt. s. 236

در شش سال پیش ازین فرهنگستان ایران واژه فارسی میهن را بجای واژه تازی وطن برگزید از آن تاریخ بعد در نوشتها میهن بکار میرود اما در گفتگو هنوز وطن در سر زبانهاست.

با گذر از خوی دیرین بر گشتن اندکی دشوار است ولی امید است رفته رفته واژه میهن خوی گیریم آن را و بسا واژه های دیگر فارسی را میان خود رواج دهیم و زبان بومی ایران را کم و بیش از بیگانگان بی نیاز سازیم در این زمینه هم بعلمیت خود بروئی بختیم.

در هنگام شش سال کسی بخیال نیفتاد که تحقیقی در باره واژه میهن بکند و ریشه و بن چندین هزار ساله آن را نشان بدهد و ارزش لغوی آن را بنمایاند.

شک نیست پس از شناختن واژه ای و بدرستی آن پی بردن آنرا با واژه بیگانه برتری خواهیم داد و بی تردید در هر مورد بکار خواهیم انداخت و پس از چندی با آن انس هم خواهیم گرفت همین انس است که مارا بکار بردن مشتق واژه بیگانه وادار میکند اگر چه هم اساساً درست نباشند یا اینکه در رساندن مفهومی از واژه های فارسی برتر نباشند از آنهاست لغت وطن که خواهیم دید مفهوم کنونی آن بمعنی پائری فراسه نو و ساختگی است بهیچ روی رسانر از میهن نیست.

موضوع این مقاله میهن است، معادل وطن، سخن در ارزش لغوی آن است نه گفتگویی در تحریک حس وطنی از قبیل ذکر حدیث: «حب الوطن من الایمان و بعد مقید بشرطی ساختن و شعر سعدی را یاد کردن: سعدیاً حب وطن گرچه حدیثی است شریف

شوان مرد بسختی که من این جا زادم

و پس از آن ناسخ فرستادن و بگفته شیخ بهائی استدلال جستن: این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهرت کورا نام نیست اینک گوئیم میهن واژه ایست چندین هزار ساله در اوستا نامۀ دینی بیاگان ما که کهنترین سند کتبی ایران زمین است و در جغرافیا و تاریخ ما و هوادبیات فارسی بسیار بکار رفته آبیژان که پس از برشردن این مآخذ خواهیم دید که میهن واژه بی نام و نشانی نیست، ریشه و بن استواری دارد از واژه های ساختگی دساتیر روزگار سفوی نیست و از ما است کهنتر از تاریخ کهن سال ما بیش از سر کار آمدن مادها و هخامنشیان در سده هشم پیش از میلاد مسیح هم وجود داشت و اوستا گواه آن است.

در سنگ بشتهای (کشیه) شاهنشاهان هخامنشی که فقط چهارصد و اندی از واژه های زبان آن روزگار بیادگار مانده بمیهن بر نمیخوریم بیشک اگر از فرس هخامنشی بیش از آنچه در سنگها کنده گری شده بما میرسد میهن را هم میدیدیم چه فرس هخامنشی و زبان اوستا اندک تفاوت لهجه باهم دارند. اما در اوستا که کم و کلت فرس هخامنشی را جبران کرده با اندازه ای واژه میهن بکار رفته که بخوبی میتوان مفهوم آن را دریافت. با اینکه چهار

فقرات باید یاد آور شویم که در دین یاک لیاگان ما آنچه درجهان نیک و نغز است از بخشایشهای ایزدی است بمقاد عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست همه در خورشایش ویشتراند اینک یاره ۱۶ از نخستین فصل (= ها) بسنا *

* نوید [ستایش] میدهم [و خود آنرا] بجای میآوریم : از برای این جاها و روستا ها و چرا خورها و میهن ها و آبخورها و آبا و زمینها و گیاهها و این زمین و آن آسمان و باد یاک : از برای ستاره [و] ماه [و] خنر [و] ابران جاودانی و از برای همه آفریدگان سیند مینو (= خرد مقدس) : از برای مردان یاک و زنان یاک که ردان یا کی هستند *

در یاره ۱۶ از دومین ها و در یاره ۱۵ از ششمین ها از بسنا با تفلوتی در افعال یاره ۱۶ از نخستین ها چنین آمده : * این جاها و روستاها و چراخورها و میهن ها و آبخورها را میستائیم *

در یاره ۱۰ از شانزدهمین ها بسنا گوید : * میستائیم ترا مانند میهن [خودمان] ای سیندارمذ : میستائیم ترا * ای اهورا مزدا یاک از برای میهن از کله دست بر خوردار * از مردان دست بر خوردار با [آنچه] درست [و] یاک بنیاد است تا هر کسی بلند پایه تر در این میهن زست کند چه در تابستان چه در زمستان *

در مهر یشت یاره ۳۸ آمده : * زیستگاههای سهمگین زبان بابند * آن میهن هائی که زیستن در آنها شاید * در آنجا هائی که بیمناشکنان و دروغ گوین و کشندگان یارسانان زندگی کنند *

باز در مهر یشت یاره ۴۴ آمده : * مهر را میستائیم که میهنش میهنای زمین در جهان خاکی ساخته شده [میهنی] بزرگ * بی آرز * درخشان افراخ بسیار پناه بخش *

باز در یاره ۵۰ آن آمده : * از برای او (مهر) دادار اهورا مزدا میهن ساخت بر زبر البرز ... درخشان در آنجائی که نه شب است نه تیرگی نه باد سرد * نه گرم نه ناخوشی بر گزند * نه آلابش دیو آفریده ... در یاره ۸۰ از همان یشت گوید : * توئی (ای مهر) میهن بان * توئی نگارنده کسی که دروغ نگوید ... همچنین در یاره ۱۳۸ آن گوید : * مهر به میهن کسی در آید که از برای وی پیشوای یارسا و دانا و فرما بردار با برسم و بلتستائیم بجای آورد *

- ۵ - هر يك از تفصول پستارها نامند و هر يك از تفصول وندبداد را فر فرزند
- ۶ - از برای واژه های جا و روستا و چراخور و آبخور نگاه کنبد جلد نخستین بسنا س ۱۲۲ گزارش نگارنده
- ۷ - در این یاره سیندارمذ که در اوستا سینت آرمیتی spentā ārmaiti آرمی بجای زمین بکار رفته سیندارمذ که از امشا سیندان یعنی فرشتگان بزرگ بشمار است در جهان خاکی نگارنده زمین است بسنا از آن خود زمین اراده میشود .
- ۸ - میهن از کله دست بر خوردار * یعنی از برای میهنی که از کله ورمه سالم بهره ور است و مزدا با ارزانی داشته سپاسگزاریم و ستایش بجای میآوریم .
- ۹ - از تابستان و زمستان سراسر سال اراده شده چه در ایران باستان سال بهین دو فصل تقسیم میشده نگاه جلد خرده اوستا گزارش نگارنده س ۲۰۴
- ۸ - مهر فرشته فروغ و پاسبان عهد و پیمان است مقامش در بالای کوه مینوی البرز دانسته شده است نگاه جلد نخستین یشتا گزارش نگارنده س ۳۹۲
- ۹ - بر اسم چند شایسته تر درخت است که دوسرخوان بدست میگردند و شکرانه نمند و با بزرگترند یا زمره میگردند نگاه جلد نخستین یشتا س ۵۰۶ و جلد خرده وستا س ۸۳

در فروردین یشت یاره ۶۷ آمده : * قروهرها در بیکار می جنگند از برای جا و کاشانه شان در آنجائی که [هر يك از آنان] جا و میهن داشت آنچنان که گوئی ارتشدار دلبری ایزار جنگک بریسته از برای خواسته نیک فراهم شده خویش در برد است *

در وندبداد فر کرد (= فصل) ۴ یاره ۱ گوید : * کسی که بر دوام دهنده وام برنگرداند * دزد وام بود و راعزن وام دهنده [باین میماند] که او چه در روز * چه در شب خواسته از میهن [دیگری] از برای خویش برگیرد *

دو فر کرد ۱۹ وندبداد یاره ۳۲ که از روان نیکو کاران پس از گذشتن از پل چینوت (سراط) کو رسیدن بهشت سخن رفته چنین گوید : * روانهای یارسانان خوشنود گشته بسوی بارگاه زرین اهورا مردا [و] امشا سیندان گرايند * بسوی گرزمان بسوی میهن اهورا مزدا * بسوی میهن یاکان دیگر * از این چند یاره که از برای نمونه یاد کردیم بخوبی معنی متهن میداست معنی ای جز جایگاه وزاد گاه و خان ومان و دودمان و سرانی و کاشانه و زیستگاه از آن بر نیاید در این چند یاره و در هر جائی از اوستا که این واژه میآید همین معنی بر ازنده است ** آنچه امروز از آن در مییابیم در پارینه هم همین را در یافتند در چند هزار سال پیش ازین ایرانیان روزگاران اشکانیان و ساسانیان نیز همین معنی را بیان دادند .

اینک بیسیم در آن روزگاران که در سراسر ایران زمین اوستا کتاب دینی مینوی بوده و موبدان و دانایان بزرگ در کار بودند و نسبة بزمان انشاء اوستا نزدیک بودند و هنوز واژه های اوستا از یادها نرفته بود و دست کم معانی سستی آنها را میدانستند * متهن را بزبان آن زمان که بهلوی بوده چگونه گردانیدند .

گزارش (= تفسیر) بهلوی اوستا که آنرا زند خوانند پس از خود اوستا از کهنترین آثار کتبی ایران بشمار است زیرا این گزارش در روزگار اشکانیان آغاز شده * شاید در هنگام پادشاهی نخستین یلات (۵۱ - ۷۸ میلادی) * و تا انجام ساسانیان دوام داشت چه در توضیح یاره ۴۹ از فر کرد چهارم وندبداد از مزهک پسر بامداد که در زمان قباد (۴۹۰ - ۵۳۱ میلادی) خروج کرد نام برده شده است .

در گزارش (= زند) تفسیر) یاره ۱ از فر کرد چهارم وندبداد متهن در بهلوی به مهن mēhan گردانیده شده و در توضیح افزوده گردیده : * در یشت گاس * در یشت ۱۲ در بهلوی چنانک در نامه بهلوی بندهش آمده بمعنی دزد و یاره است باقلعه و حصار ۱۳ بسنا بر این در یشت گاس یعنی یشتگاه یا یشتیبان و یشت دار و پشتوان و پناهگاه .

- ۱۰ - فرور از ارواح جاودانی آدمی است پس از در گذشتن مردمان بحالم بالا صعود کند اما ساره نگهبان و یشتیبان خانواده خود میباشد و در آغاز سال بر سرکشی دودمان دیرین خود فرود آید و با غلبه بر و درین مهن است نگاه جلد نه - یشتها س ۸۳
- ۱۱ - در جاهای دیگر اوستا که واژه متهن آمده ، بسنا ها ۳ یاره ۱۸ ، ها ۴ یاره ۲۱ ، ها ۷ یاره ۱۸ ، ها ۱۰ یاره ۱۷ ، تیر یشت یاره ۱۰ ، مهر یشت یاره ۷۹ و یاره ۸۱ و یاره ۱۳۶ و یاره ۱۳۷

۱۲ - در نامه یازده مینو خرد این واژه بهشت درو یشتی آمده
 ۱۳ - Hilsfubch des Pehlevi II von Nyberg -
 Upsala 1931 S. 49

که ابن خردادبه آن را قریه بزرگی تعریف کرده زاد بوم قوم کَش یا کوشان است.^{۱۹}

فردوسی نیز در شاهنامه چهاربار از کشمین یاد کرده بکبار درهنگام لشکر کشی سو فرای مرزبان سیستان در روزگار بلاش ساسانی در نبرد خاقان (پادشاه هیقال) خوشنواز:

بکشمین آورد چندان سپاه که خورشید بر چرخ کم کرده راه
و سه بار در هنگام ناختم بهرام کور بر لشکر خاقان و گرفتار کردش:
بشعبه نخبیر کشمین است که دستور او زشت اهریمن است
در جای دیگر گوید:

بکشمین آمد بهنگام روز که بر زد سر از کوه گیتی فروز
باز گوید:

سپهبد ز کشمین آمد بمر و شد از ناختم باد پایبان چو غرو^{۲۰}
باز یاقوت در معجم البلدان از دو شهر دیگر ایران زمین نام میبرد که در آنها
واژه اوستائی مَشَن بهتر بجا مانده است باین معنی که نه اوستائی به ت
تبدیل یافته است یکی از آن شهر ها خشمین است که یاقوت گمان کرده
در خوارزم (خیوه کنونی) باشد و دیگر از تخمیش از ترکیب این دو نام
پیداست که نخستین خوش میهن و دومی ارتخشیر یا اردشیر میهن است حمدالله
مستوفی در ترجمه القلوب اردخشمین یاد کرده است^{۲۱} از تخمیش نیز در خوارزم
است همان سرزمینی که در روزگار آن بسیار کهن زیستگاه ایرانیان بود^{۲۲}
یاقوت خود شهر ارتخمین را یک سال و اندی پیش از ناختم و ناز تار
بخوارزم در ماه شوال ۶۱۶ هجری دیده و آن را شهری بر بالای ولایت خوارزم
داشته می نویسد:

شهر است آباد بازار بسیار و نعمت فراوان دارد، آبادتر و پر جمعیت تر
از تخمیش است از ارتخمین تا جرجانیه یا سخت خوارزم سه روز راه است من
با آنجا از ناحیه مرو رسیدم پس از آنکه در راه بسرهای سخت دچار شدیم و
رود جیحون بر کشتی که من در آن بودم از بیخ فرود شده بود آنچنان که
تزدک بود من و همراهانم جان بسیریم تا اینکه خداوند گشایشی بخشید و
بخشکی رسیدیم برف و سرما با ندامت می سخت بود که بزبان نیاید.

یاقوت ده فرد شعر که یادگار بر دیوار کلرواسرای ارتخمین
نوشته نیز در معجم البلدان یاد کرده است. در کتاب حدود العالم که بسال ۳۷۲
هجری نوشته شده در سخن از سر زمینهای ماوراء النهر در جزء شهر های
خوارزم می نویسد: خشمین شهر کیست جای بازو گمانان و خواسته بسیار است
همچنین خرمین (= خورشید میهن) نام قریه ایست در بخارا نزدیک قریه
افشته چنانکه ابن خَلکان می نویسد عبدالله پدر ابن سینا در خرمین دختری
را نامزد بستاره از اهالی قریه افشته بزنی بر گزید از این زن شیخ ابو علی
ابن سینا متولد شد.

دیگر از نام شهرهای ایران که بهیشت پهلوی و فارسی بما رسیده میهنه
است در حدود العالم گوید:

۱۹ - نگاه به Erānshahr von Marquart S. 48 - 50

۲۰ - نگاه به همین جلد پشته گزارش نگارنده س ۲۴۶ - ۲۴۷

۲۱ - ترجمه القلوب لیدن س ۲۰۸

۲۲ - نگاه به مقاله ایران و بیخ نخستین جلد پشته گزارش نگارنده

در پاره ۲ از دهمین بسنا بجای مَشَن در پهلوی مان و خاناگ آورده و
در نسخه بدلهای اوستا مهن و خاناگ نوشته شده است همچنین در گزارش پاره ۱
از شانزدهمین ها از بسنا و در گزارش پاره ۳۲ از فر کرد نوزدهم و نبداد و
جز آن واژه مان دیده میشود چنانکه میدانیم مان در فارسی بمعنی خانه است
معمولاً با واژه خان آورده خان و مان یا خانمان گوئیم.

ریوسنگ دستور نامور پارسیان که در سده دوازدهم میلادی در سنجان
(از بلاد هند) منزیسته در ترجمه سانسکریت باوستا مَشَن را به براساد
گردانیده و در هر جایی که به مَشَنها رسیده آن را به مندیر گردانیده است
براساد در سانسکریت بمعنی خانه بزرگ و خرگاه و کوشک (= قصر)
است و مندیر بمعنی خانه است، امروزه هندوان پرستشگاه برهنی را مندیر
نامند.^{۱۹}

از اوستا و پهلوی گذشته باز از میهن در جاهای دیگر نام و نشانی بجاست
نظر بمعنی آن که گفتیم بمعنی جایگاه و خان و مان است بسا از شهرهای
ایران زمین با آن ترکیب یافته چنانکه امروزه آباد یا آباده در بسیاری از
نامهای مرکب قری و محال دیده میشود از آنهاست تخمین که بگفته حمزه
اسفهان شیری بوده زیبا و شکفت آمیز در رستاق تیمره در اسفهان، همای
چهر آزاد دختر بهمن آرا ساخت و اسکندر آرا و بران کرد^{۲۰} کاری باورزش
تاریخی این خبر نداریم میقتدر باید بیاد داشت که همای را نویسندگان ایرانی
و عرب قرون وسطی تخمای هم نوشته اند.

در تاریخ قم که در سال ۳۷۸ تألیف شده نیز تخمین یاد شده، همان است
که امروزه تخمین نامند.

ابو حنیفه دینوری مضافاً از جنگ بهرام کور (۴۲۰ - ۴۳۸ میلادی)
با خاقان ترکها که هیتاله مراد است سخن داشته می نویسد که چگونه ایرانیان
حیله جنگی بکار برده بخیلکهای خشک سفرگزیه کرده بگردن هفت هزار
کره اسب آویختند و آنها را بلشکر گاه دشمن رها کردند از صدای آنها
دشمن بهراس افتاده از پیکار روی برناقتند و این شکست ترکها (هیتالها) در
کشمین بود.^{۱۶}

ابن خردادبه در جایی از کتابش کشماهن و در جای دیگر کشمین
یاد کرده میگوید از مرو تا کشمین پنج فرسنگ است^{۱۷} همچنین یعقوبی
کشماهن نوشته است.^{۱۸}

یاقوت در معجم البلدان از دژ کشمین نزدیک مرو یاد کرده می نویسد:
پیش ازین سر زمین آباد و پر جمعیت بود ریک آرا و بران کرد این کشمین

۱۶ - Neryosangh's sanskrit version of the Hōm yast (yasna 9 - 11) by Unvala vienna 1924 p 59 and p. 154 N. 626 prāsāda , mandira

۱۷ - سنی ملوک الارض و الانبیا چاپ برلین س ۲۸ و نگاه که به -

۱۸ - A Catalogue of the provincial Capitals of Erānshahr by Markwart Roma 1931 p. 95

۱۹ - الاخبار الطوال س ۸۸

۲۰ - المسالك و الممالك چاپ لیدن س ۲۰ و س ۲۰۲

۲۱ - نگاه به Tabari übersetzt von Nöldeke S. 101 N.2

میهنه شهر کیست از حدود باورد و اندر میان بیابان نهاده^{۲۳}
در خراسان میهنه در حدود باورد یا ایبورد زاد بوم عارف ابو سعید
معروف است.

کتاب اسرار التوحید که در حدود ۵۹۹ هجری در مقامات الشیخ ابی سعید
تألیف شده، نویسنده آن محمد بن المنور المیهنی از همایجانست.

این چند قتره از نام های شهرهای ایران از برای نمونه و نمودن رواج
واژه میهن است در پارینه یقین داریم در تحقیق بیشتر، بیشتر باین گونه نامها
خواهیم برخورد و بسا در نامهای محال کنونی ایران، با کمابیش تحریف واژه
میهن را خواهیم یافت.

اما میهن در ادبیات ما: لغت فرس اسدی که کهنترین فرهنگ است
میهن را چنین یاد کرده:

خانمان و وطن وزاد و خویش و گروهی گویند اهل بیت بود عنصری گوید:
بدل گفت اگر جنگجویی کتم بیسکل او سرخروئی کنم
بگیرند مردوده و میهنم کسی بی سر ببینند خسته تنم
در نسخه بدلهای فرس اسدی آمده: میهن خان و مان و وطن بود: میهن جای
باشد و خان و مان و زاد و بوم و خویش: میهن خان و مان و جای زاد بود^{۲۴}

پس از لغت اسدی فرهنگ جهانگیری درخور یاد کردن است در این
فرهنگ آمده میهن با اول مفتوح خانه را گویند حکیم فردوسی راست:

ز بهر یکی یار گم بوده را بر انداختم میهن و دودم را
حکیم اسدی راست:

چو آمد بر میهن و خان خوش ببردش صد لایه مهمان خوش
در فرهنگ های دیگر چون فرهنگ سروری و برهان قاطع و برهان جامع
و انجمن آرا واژه میهن بمعنی خان و مان و جای و آدامگاه و بنگاه و زادگاه
و زاد و بوم است.

اما معانی دیگر که افزوده اند بنیادی ندارد چون بیشتر فرهنگ نویسان
ما کم مایه بودند و راهی برسیدن ریشه و بن لغتی نداشتند در هر جا از اشعار
قدما که لغتی یافتند بعدس معنی ای از برای آن ساختند بسا این حدسها باندازه ای
خام و نارساست که مفهوم کلمه با مفهوم جمله و کلام ربطی ندارد.
در فرهنگهای متأخر که نام بردیم از شمس فخری درباره واژه میهن
این شعر بگواه آورده شده:

جهانیان را بک دژ از عنایت تو به از هزار عقار و قبیله و میهن
شمس فخری نویسنده معیار جمالی در نیمه قرن هفتم هجری قمری میزیسته
غالباً اشعار سست خود را شاهد لغت بی نام و نشانی آورده آنچه آن که گواه
معتبری نیست اما در مورد میهن اشیار او را نویسنده گان دیگر ضمانت کرده اند
در شاهنامه چهار بار بواژه میهن بر میخوریم یکی همان است که در
فرهنگ جهانگیری بگواه آورده شده سه نای دیگرش این است:

اگر دروم از میهن و جای خوش مرا یار ایزد بهر کار پیش

۲۴ - نگاه بلفظ فرس اسدی طوسی چاپ تهران با عنوان عباس اقبال

۲۳ - حدود العالم چاپ تهران ص ۵۶ و ص ۷۳

در جای دیگر گوید:

که شاه جهان است مهمان تو بدین پیشوا میهن و مان تو
باز در جای دیگر گوید:

که چون تو برین جای مهمان رسد بدین پیشوا میهن و مان رسد
گفتیم در لغت فرس اسدی میهن بمعنی خانمان و وطن گرفته شده. شاید همین
معنی سبب شده باشد که در شش سال پیش ازین میهن را بجای وطن بر گزیدند.
باشند اما چنانکه میدانیم خود کلمه وطن اسلام معنی پاتری Patrie فرانسه نداشت در
همین چند سال اخیر باین معنی گرفته شده است دائره مفهوم آن، مانند میهن، بسیار
تکثر از مفهوم کنونی آن است تاج العروس مینویسد: وطن منزل الإقامة
من الامان و مرتبط البقر و الغنم یعنی وطن جایگاه مردمان و آخور گاوو گوسفند
است: وطن یعنی جای گزیدن و اوطن جای دادن. همچنین زعفرانی در مقدمه
الادب مینویسد: موطن جای فرود آمدن: وطن ربع، منزل: اوطن المكان وطن
گرفت جای را مقیم شد بجای: وطن ابلد: وطن ساخت شهر را و غیره هر قاموسی
که رجوع کنیم همین معنی را خواهیم دید جز از این معنی دیگری ندارد.

در قرآن هم که یکبار موطن جمع موطن در سوره توبه در آیه ۲۵
آمده همین معنی است. این لغت را که نویسنده گان ایرانی در نظم و نثر فارسی
بکار برده اند نیز بمعنی خان و مان و سرای گرفته اند چنانکه ناصر خسرو در
نکوش دهر گوید:

روز و شب را دهر جلی ساخت است کشت خواهد مان بدین بیسهر سن
خویشتن دار ای جوان زمین پردهر نات نفریب بدسر این پیر زن
هن ندیدم گنده پیری این چنین مرگ رس و شر باف و مکر تن
بیشش کار ای برادر روز و شب جز که خالی کردن از شویمان وطن
بیشک روزی که سعدی میسروده:

خوشا نفرج نوروز خاصه در شیراز که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

هر گز در اندیشه نری معنی ساختگی امروزه وطن نمیگنشت در زبانهای اروپائیها
بیز لغاتی که از برای مفهوم کنونی وطن دارند اصلاً چنین وسعتی نداشتند:
پاتری در زبان فرانسه از لاتینی پاتریه آمده که از کلمه پاتر (= پدر)
گرفته شده است یعنی دودمان پدری فاتر لاند آلمانی و ماتر لاند انگلیسی
ناگزیر از روی پاتریه لاتینی و متروپولیس (شهر مادری) یونانی ساخته شده اند.^{۲۵}
مفهوم اصلی پاتریه و متروپولیس آنچه وسعت نداشته که بر اساس مرزوبومی
اطلاق شود.

چون چنین است ما هم میتوانیم سراسر ایران را خانه بزرگ مشترک
داشته میهن خودمان بدانیم یا دودمان پدران و مادران و کاشانه یا گان بیگفتگو
بلغت وطن که بمعنی آغل و آخور است برتری دارد زنده کردن اینگونه واژه
های کهن سال که در طی هزاران سال در جزء نماز و سرودهای مینوی در سرزبانهای
بیاگان دلبر و پادشاهی ما بوده مایه خوشنودی مزدا و روان جاودانی ایران است.

۲۵ - patria, pater = پدر
metropolis, motherland, vaterland